

استفاده از درس تجربه ها در شکستادن بن بست ها

وضع جاری کشور را میتوان، بن بست چند بُعدی تعریف کرد. وقتی صحبت از بن بست است، بی گمان انباشت و تراکم روز افزون ناهنجاری ها و نابسامانیهای در ابعاد مختلف حیات جامعه (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی) و شیوه و روش مدیریت آن، نظر ها را بخود جلب میکند. میتوان شیوه و روش جاری و متداول مدیریت جامعه را از یک منظر، به شمشیر داموکلس، اویزان بر فرق جامعه، مقایسه و یا تشبیه کرد. چگونگی اداره و نظارت بر منفذ های عبور و مقدار سرازیر شدن و بیرون ریختن این ناهنجاریها و نابسامانیها در ضرفی که جامعه ملی باشد، چنان است که با ترساندن از انفجار و بهم ریختن و متلاشی شدن همه چیز، و محفوظ داشتن حق و صلاحیت، تصمیم برای اداره چی های اصلی، وضع موجود، تداوم یافته است. میدانیم، وقتی صحبت از ترس و انفجار و شمشیر و مصادره حق تصمیم، از قاعده به نفع راس هرم اجتماعی است، بیان حاکمی که بر ارکان جامعه مستولی بوده، بیان قدرت (=زور) میباشد. در جامعه ما، زبان فرهنگی (در حقیقت ضد فرهنگی) که شنونده و گوینده ی زیاد دارد "زبان عامه پسند و عامه فریب" با ابهام ها و توجیه گری ها و مصلحت جویی ها اش، بوده، و منطق صوری همزاد این زبان، با آن بیان دمساز و سازگار میباشد.

نظامهای سیاسی- اجتماعی از متن جوامع قد علم میکنند و نیز جامعه ها را انسانها میسازند. در این مکان است که مشاهده میشود، هر نظام سیاسی- اجتماعی با نوعی از انسان سازگراست. به عباره دیگر هر آنچه هستید و هستیم، همانگونه بر ما حکومت میشود. در دائره بحث ما، دو نوع انسان قابل تشخیص است. یک: انسان شاعر و عارف و عامل بر استعداد ها و فضیلت ها و حقوق و بنا بر آن، خود انگیزه و در رشد، که سازگار با نظام اجتماعی باز و دموکراسی شورایی است. دو: انسانی که به اصالت قدرت باور داشته از حقوق و استعداد ها و فضیلت ها و بنابر آن از کرامت خود غافل و متناسب به میزان شدت اعتیاد خود به قدرت، نظام اجتماعی بسته و توتالتر را فراخور حال مییابد. راستی اینکه، میزان برخورداری انسان از حقوق و فضیلتها و میزان و بکار افتادن استعدادها او در رشد، به سخن دیگر، اندازه خود انگیزگی انسانها نوع نظام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آنها را معین میکند.

نظام های گوناگون مستبد و توتالیتر را مردم ما، از مدتها به اینسو، پیوسته تجربه کرده، و با اندیشه ی که، اصل رهنمای آن " قدرت" است و روش و اهداف آن، که بازم در سیمای، این و یا آن روش و هدف، قدرت است، اشنایی و معرفت عملی وجود دارد. دروغ، ابهام، تخریب بیدریغ نیروهای محرکه جامعه (انسان، منابع، ثروتها دانشها، فن ها...)، وابستگی و عدم استقلال ملی (در این تعریف از استقلال که: هر ملت بر حاکمیت خویش استقلال دارد و هیچ دولت بیگانه شریک این حاکمیت نیست) و نبود آزادی (ازادی در این معنی که " در درون مرز ها حاکمیت به جمهور مردم تعلق دارد و هیچ نهاد، و شخصی و گروهی شریک این حاکمیت نیست، و هر شهروند، در تصمیم، استقلال و، در گزینش نوع تصمیم، آزادی دارد")؛ شواهدی عریان و نیز شفاف اند. اما مشکل امروزی ویا آنچه از آن بنام نابسامانی و ناهنجاری یاد کردیم، زاده قدرتمداری، در حوزه شواهد یا شده، در پوشش مردم سالاری است، که به خورد جامعه داده شده، اغتشاش و بحران اندیشوی- فرهنگی و بنا بران، اغتشاش و بحران در اهداف و روش ها و تدابیر اداره جامعه یا سیاست را به بار آورده است. لهذا، ابهام زدایی از مفاهیمی مانند مردم سالاری، و دور کردن پوشش های دروغ از روی راستی که مردم سالاری یا دموکراسی و ارکان سازنده و اجرایی آن، باشد، به کمک اندیشه ی که اصل رهنمای آن بیان یا گفتمان آزادی است، حق و مسولیت اساسی، ضروری و در خور توجه ایست، که سعی در این نوشته معطوف به آن میباشد.

مطالعه تاریخی مردم سالاری ها در جامعه های انسانی نتایج بدست میدهند، گواه بر این که، به بار نشستن سالاری های مردمی رابطه مستقیم به میزان استقلالیت و آزادی در این جامعه ها داشته و دارد. به نظر من، اگر ممکن باشد میان گفتمان ها به گفتمان مادر و گفتمان های فرع قایل شد، گفتمان های آزادی و استقلال گفتمان های مادر و بیان های دموکراسی و عدالت و رشد و ... در ردیف فرع ها واقع میشوند. (در بند اولویت ویا تقدم و تأخر افتادن، القا و افاده کننده ثنویت است. مراد ما توحید مفاهیم است). به کلام دیگر، حرف و سخن از دموکراسی و عدالت و رشد در نبود آزادی و استقلال دروغ و عوامفریبی محض است. مثال ها زیاد اند. مثال زنده و ناطق، کشور ما و آنچه در آن میگذرد میباشد. و اما نمونه ی امپراتوری کشور کبیر؟! شورا ها، جای که در آن سخن از علم و ایدیولوژی علمی بود و مقایسه آنها با رقبای

غربی شان ، خواندنی ویا شنیدنی تر خواهد بود . در کشوری با طول و عرض کشور کبیرشورا ها (در حقیقت کشور صغیر اما تا به دندان مسلح) دیدیم که تکثر امیبی قدرت و بعد تمرکز ان در راس هرم سیاسی اجتماعی، به زیان ازادی، در نظام بسته ان کشور ، انحلال کانون اصلی قدرت را قانونمندان ، نشانه گرفت. در قطب رقیب جهانی روسها نیز ، مطالعه قدرتمداری درسهای آموزنده ی دارد. در سالهای اوج رقابت میان سوسیالیزم و سرمایرداری لیبرال که از بخت بد کشور ما ، مکان ازمایش خونین این رقابت ها واقع شد ، سرمایرداری لیبرال ، با استفاده ابزاری از ازادی ، علی الرغم جدایی ناپذیری، سرمایرداری و قدرتمداری، موفق به بیرون راندن رقیب از صحنه شد . انگاه ، در جو این پیروزی کذائی ، از پایان تاریخ و پایان عصر ایدئولوژی ها سخن گفتند و لاف و گزافه گویی های فراوان دیگر ، و بنوبه ، مهار تجاوز و تاخت و تاز سرمایرداری را سست وشل نمودند و لگام کسیخته ، تا انجا پیشرفتند ، که علائم انحلال زور، بروز و ساختار نظام سرمایه درز ها و ترکها برداشت .(هر خشونت با اتخاذ تدابیر خشونت زدایانه بی محل شدنی است. و اما مقابله خشونت با خشونت ، خشونت جدید را جاگزین نموده و مقابله کننده را واکنش می سازد ودر مدار بسته زور اسیر . بهار عربی را که با پیش دستی غرب و کاستی های درونی ان جنبش ها، نخست مصادره و بعد به انحراف کشاندند ، میتوان نمونه ی از روش خشونت زدائی در امور سیاسی اجتماعی شناخت.) . دیدیم ، در کشوری شهره به تبعیض نژادی چون ایالات متحده امریکا، یک سیاه پوست مامور ترمیم شکست وریخت وپاک کاری کند سفید پوست ها میشود . در نتیجه ی همان استفاده ابزاری از ازادی و در عین حال کمترین اعتقاد به ازادی(تفسیر منافقانه از ازادی) ، به مثابه یک گفتمان، و تنها با سو استفاده از یک رکن دموکراسی یعنی مطبوعات و رسانه ها، توانستند از انحلال کامل؛ یعنی آنچه در جناح رقیب اتفاق افتاد، جلوگیری نموده و نجات یابند.

دموکراسی یا مردم سالاری، از هنگام ان تعریف ابراهام لینکلن از ان، که " حکومت مردم، توسط مردم، برای مردم " تا، این مبهم گویی وینستون چرچل که " دموکراسی عیب های زیاد دارد، واما بهتر از ان تاکنون به وجود نیامده " و ، از سخن گفتن روسو از " حاکمیت مردم " ، تا ، نظریه سیس Sieyes در باب " حاکمیت ملی" و در این فاصله از تطور مفهوم " رعیت " تا " شهروند " ؛ راه درازی را پیموده است . در این نوشته شاید وقت ان فرا رسیده باشد که زیر نام "حاکمیت" ، معرفی فشرده ی چند نوع دموکراسی ، را، و در حد امکان، چند نقد کوتاه از انها را نیز بیابوریم ، تا اگر بخت یاری کرد ، مدلل شویم که کشور و مردم ما در کجای این زمان و مکان جاری ایستاده اند. در هر صورت، بایست مغزمتفکر درجه دو جهان و همزاد فیشنی او را پاسخگو سازیم !هر چند یارو در بحث رعیت- شهروند ، گرایش رعیت پروری، دمساز با آموزه های بسته قبیله محور، بروز داده است.

از دموکراسی تعریف های گوناگون شده است. دموکراسی در تعریف های که در بیان های قدرت یافته ، ضرورتا، بگونه ی غلیظ مبهم اند . با وجود این ابهام ، ازادی و استقلال دو اصلی هست که بدانها حاکمیت واقیعت می یابد . انواع دموکراسی ها:

« 1- دموکراسی به معنی حاکمیت مستقیم مردم که، دران، هر فرد عضو "مردم" حق حاکمیت دارد و این حق قابل انتقال به غیر نیست. در جامعه های بزرگ که چاره جز انتخاب ، نیست ، نمایندگان باید تصمیم مردم را قانون گردانند و هرگاه تردید وجود داشت که مصوبه انها ترجمان تصمیم مردم است، ان مصوبه به اراء همگانی گذاشته شود. نمایندگان قابل عزل اند.

2- دموکراسی غیر مستقیم که ، در ان ، حاکمیت از ان ملت میشود. با دادن معنی مجازی به ملت، حاکمیت از افراد سلب میشود. در این دموکراسی، ملت افراد جامعه را بکار میبرد برای انتخاب نمایندگان و این نمایندگان هستند که جانشین ملت میشوند در اعمال حق حاکمیت. منتخبان قابل عزل نیستند.

3- دموکراسی مستقیم - غیر مستقیم : اساس بر دموکراسی غیر مستقیم است الا اینکه همه پرسى نیز در قانون اساسی گنجانیده شده است. فرانسه دارای این نوع دموکراسی است. اما در طول جمهوری پنجم، یعنی در طول 55 سال، تنها 4 نوبت به ارای عمومی مراجعه شده است.

4 - دموکراسی بر اصل اشتراک : ان نوع دموکراسی است که مردم در اعمال حاکمیت شرکت میکنند. به این ترتیب که با شهروندان در چند وچون یک تصمیم که به جمهور مردم راجع میشود، شور میشود. نظر حاصل از بحث های ازاد شهروندان در گرفتن تصمیم و تهیه و اجرای متن های قانونی، بکار میرود. شهروندان در گرفتن تصمیم و تهیه این وان طرح قانونی شرکت می کنند و بلاخره، همه پرسى روشی میشود که ، با بکار بردن ان ، شهروندان اعمال حاکمیت می کنند . این برداشت از

دموکراسی در اواخر دهه 1960، ارائه شده است تا که "دموکراسی بر اصل انتخاب را دموکراتیزه" کند. هابرماس به بحث آزاد و جامعه مدنی نقش بیشتر داده است.

5 - دموکراسی بر پایه حقوق اساسی به این ترتیب که قوانین عادی بر وفق حقوق اساسی و حقوق انسان تهیه و به تصویب برسند و اجرا شوند.

6 - دموکراسی انارشسیست که تحقق آن موقوف است به امکان برابر تمامی افراد در اعمال حق حاکمیت مستقیم در جامعه ی که، در آن، رابطه ها دیگر رابطه قوا نیستند: دموکراسی وقتی برقرار است که نه یک شخص ویا گروه بجای تمامی شهروندان، تصمیم بگیرد، بلکه شهروندان، برخوردار از دانش و اطلاع لازم برای گرفتن تصمیم، در گرفتن آن، شرکت کنند. به این ترتیب که در باره هرکار، همه انهای که با آن کار سر وکار دارند، تصمیم بگیرند.

7 - دموکراسی از دیدگاه مارکس نیز، موقوف به استقرار دیکتاتوری پرولتاریا برای منقلب کردن نظم اجتماعی طبقاتی به نظم رها از روابط طبقاتی، به ترتیبی است که انسانها، در موقعیت برابر، جامعیت می جویند. و حاکمیتی را اعمال میکنند که از قدرت (= زور) خالی است.».

دموکراسی های بالا که فراورده این و ان بیان قدرت هستند، همه بر اصل حاکمیت و شهروندی بنا شده اند. و تنها یکی که دموکراسی بر اصل انتخاب و یا دموکراسی غیر مستقیم است، در جامعه های بر پا است.

دموکراسی فراورده بیان استقلال و آزادی، در طول تاریخ تجربه شده است اما در عصر کنونی در جایی، برپا نیست. در همان حال که در هر نوع این دموکراسی ها، حاکمیت تعریفی سازگار با آن نوع را پیدا میکند، شهروند نیز، تعریفی را میابد، که با آن نوع خوانایی داشته باشد.».*

مشاهده میشود که، از میان انواع دموکراسی ها تنها آن شکل دموکراسی که کمترین نزدیکی با روح سالاری مردم دارد (دموکراسی غیر مستقیم بر اصل انتخاب) در بخشی از کشور ها، بعد از پیشروی ها و عقب نشینی فرصت استقرار بسته اند. نتیجه ی کلی که از بحث دراز دامن دموکراسی میتوان گرفت، دموکراسی ها نظر به درجه اشباع شان از زور (= قدرت) از دیکتاتوری ها و استبداد ها قابل تمیز میشوند. تصورش را بکنید، وقتی از انواع دموکراسی، قدرت زده ترین های آن، حاکمیت های رسمی برخی کشور های مدعی میراث داری دموکراسی را میسازد، وقتی این نوع دموکراسی بسته بندی و باربندی شده به وسیله توپ و تانک و طیاره به کشور های جنگ زده ی مانند افغانستان و عراق و لیبی و سوریه... صادر میشوند، محتوی این محموله خونچکان به چه دردی، به جز شاف کردن (اطلاق کلمه از سارتر است که در مقدمه ی بر دوزخیان روی زمین فانون، در مورد تقریباً مشابه نوشته است. گل روی ادبیات ملی ما نازکتر از انست که چنین درشت گویی های واقعیبانه را بازتاب دهد.)، خود صادر کننده ها، خواهد خورد؟ در عصر جریان و تبادل سریع دانش ها و اطلاعات چهره ی استبداد ها و استبداد اندیشی عربان و عربان تر شده میروند. با این وصف، پرسیدنی است، غر زدن ها و دموکراسی را با بال پشتو، کری الصوتانه، دموکراسی نعره زدن ها، از ورای بوق و کرنای رسانه ئی و زرق و برق تمدنی ماورای ملی ها، چرا عامه مردم در پذیرش این مال التجاره "بنجاره" بی تردید داشته و مجاب نمی شوند؟ حق به جانب عامه ی مردمی است که هر چند، نه، بصورت نظام مند و قانونمندانه، ازادگی (بیشتر در سیمای بیگانه ستیزی) در شریان های هستی آنها در گردش و تقریباً باخون آنها عجین گردیده، و با این دافعه، بوی اسارت از دموکراسی های صادراتی را قویاً استشمام میکنند و مهمتر از آن اتفاقاً، میراث تجربه تاریخی دموکراسی شورایی مدینه را نیز دارا میباشند و میبینند که غرب متأثر از فلسفه زور باورانه یونان (ضد توحید) بعد از چهارده صد سال در بیرون از مرز هایش، از یک توحش به وحشی گری نوع دیگر غلتیده و در اوج برخورداری از دستاورد های تمدنی، چهره وحشی و ضد انسانی به نمایش گذاشته و میگذارد. خواننده پرسش گر حق دارد بپرسد، اگر چنین است پس چرا مردم ما در انتخابات اخیر، در سخت ترین شرایط به پای صندوق های رأی دهی رفتند؟ نخست اینکه، آنچه در مورد دموکراسی های موجود گفتم، به هیچ وجه ناقض وجود روح مردمسالاری طلبی مردم ما نیست. ثانیاً تنگنا های که بشریت در آن به سختی فشرده میشود، اعم از اقتصاد و نظامیگری ها، بحران محیط زیست و در مجموع رابطه سلطه و اقیعت ها و عینیت ها هستند و هیچ کس نمیتواند منکر آن باشد. بخصوص مردم ما که از زور سالاری ها در پوشش دین و بی دینی، بویژه در سالهای اخیر رنج و محنت فراوان کشیده اند. بنا بر این، حاکمیت موجود در کشور ما که در هیچ قاموس و فرهنگ و سنت، بجز فضای بحران زای قدرت، در سطح جهان، نمیتوان محکی برای تعریف نوع و چگونگی آن یافت، به هیچ وجه نمیتواند بر محور های موجود قدرت راه حل دائمی پیدا کند.

تا اینجا، در این بحث، تمرکز بیشتر بر بعد بیرونی جستجو برای پیدا نمودن راه حل حاکمیت مردم سالارانه در خور جامعه بود. و اما استقرار حاکمیت های مردم سالار مستلزم شرایط مساعد داخلی نیز است. در ردیف این شرایط شناسایی بیشتر ارکان سازنده دموکراسی اعم از حاکمیت، شهروندی رسانه ها... و نقش جامعه مدنی، نیاز اساسی است که در نوشته های بعدی مورد تدقیق قرار خواهد گرفت.

من طریق سعی می ارم بجا....

*- ص (۱۹۶ تا ۱۹۷) کتاب ارکان دموکراسی نوشته ابوالحسن بنی صدر.

